



آنتوان برمن؛ اندیشمندی بزرگ در دام تعابیری کوچک

دکتر مهدی فرخی

دانشگاه فردوسی مشهد

امروزه نام آنتوان برمن^۱ به عنوان یکی از چهره‌های مطرح در حوزه دانش نوپای ترجمه‌شناسی مکرر شنیده می‌شود. نامی نوظهور ولی بدون پیشینه مشخص، نه برای خوانندگان فارسی‌زبان، و نه برای هم‌زبانان و هم‌فرهنگان خود برمن. به عبارت دیگر، همه نامش را شنیده‌اند، اما از آغاز و نحوه شکل‌گیری سیر فکری او اطلاع چندانی ندارند. به تعبیر کلیم کاشانی:

ما ز آغاز و از انجام جهان بی‌خبریم اوّل و آخر این کهنه کتاب افتادست^۲

برمن، متولد ۱۹۴۲م، با کتاب *تجربه بیگانه*^۳ (۱۹۸۴) برای اولین بار در صحنه روشنفکری فرانسه ظاهر می‌شود و سیر نوشته‌های او با کتاب *برای نقد ترجمه‌ها: جان دن*^۴ که در سه ماه آخر عمر کوتاه خود در بیمارستان به رشته تحریر درمی‌آورد، در ۱۹۹۱ پایان می‌یابد.^۵ در این میان، یک کتاب دیگر و بیشتر شناخته‌شده هم از او با عنوان *ترجمه و جزء کلمه یا بیتوته‌ای در دوردست*^۶ چاپ می‌شود. او همچنین مقالات زیادی در مجلات متفاوت به چاپ رسانده که دسترسی به آنها به علت «پراکنده» بودنشان^۷، نه تنها برای مخاطبان ایرانی، بلکه برای مخاطبان فرانسوی‌زبان هم دشوار است. البته او نوشته‌های به‌چاپ‌نرسیده زیاد دیگری هم دارد که بنیادی به نام «بنیاد آنتوان برمن»^۸، مسئولیت انتشار آنها را پس از فوت او به عهده گرفته است. از فعالیت‌های این بنیاد می‌توان به انتشار کتابی در ۲۰۱۱ در تفسیر متن معروف والتر بنیامین یعنی «رسالت مترجم» اشاره کرد.

معمولاً برای معرفی برمن از توصیفاتی نظیر *تئوریسین*، *ترجمه‌شناس*، *فیلسوف*، *زبان‌شناس*^۹

و مترجمی که ژمان‌های زیادی را از ادبیات آمریکای لاتین ترجمه کرده، استفاده می‌شود، و در جایگاه نظریه‌پرداز، از او به‌عنوان کسی یاد می‌کنند که در ترجمه، احترام به فرم زبان مبدأ و وفاداری به الفاظ را نسبت به معنا ارجح و اصلح می‌داند. اما «بازخوانی» آثار او و دقت و تفکر در آنها — که نوشته حاضر در واقع محصول چنین کنکاشی است و در اینجا در حد امکان و اقتضا نتیجه آن با مخاطبان در میان گذاشته خواهد شد — آشکار خواهد کرد که این تمام ماجرا نیست و عموماً برداشت‌ها از تفکرات او درباره ترجمه سطحی و یا تقلیل‌گرایانه بوده است. چراکه بستر فکری جامعه فرانسه در دهه ۱۹۶۰م که او از آن متأثر بوده است، ریشه‌های خانوادگی و «تجربه بیگانگی»^{۱۱} او در کودکی به‌عنوان فرزند یک مهاجر یهودی تبار لهستانی در حومه پاریس، ازدواجش با یک زن آرژانتینی و سفر پنج‌ساله آنها به کشورهای آمریکای لاتین، که همه‌وهمه در طرز تفکر او به شکلی جدی دخیل بوده‌اند، از نگاه محققان به‌دور مانده است. شاهدهی بر این ادعا اینکه بسیاری از کارهای تحقیقی دانشگاهی انجام‌شده در ایران به بررسی «گرایش‌های ریخت‌شکن»^{۱۱} او در ترجمه محدود بوده‌اند، گرایش‌هایی که به‌ظاهر جنبه عملی دارند و فقط در بخشی از کتاب ترجمه و جزء کلمه یا بیتوته‌ای در دوردست به آنها پرداخته شده است. البته باید افزود که جز این هم شاید انتظار دیگری نمی‌رفته است، چون مخاطب ترجمه، قبل از هر چیز، از یک نظریه‌پرداز توقع دارد که با خواندن کتاب او ترجمه‌اش را بهبود ببخشد. ترجمه، کاری است عملی و نبود چنین اطلاعاتی نمی‌تواند در شناخت یک نظریه‌پرداز ترجمه، اهمیت چندانی داشته باشد.

ریشه این گزفهمی‌ها و سوءتعبیرها، به عقیده ما، در وهله اول، به این واقعیت برمی‌گردد که مخاطبان برمن از وجود یک نگاه فلسفی در پشت نظریه او خبر ندارند، نگاهی فلسفی که مبتنی بر دیدگاه خاصی نسبت به زبان هم هست. ضمن اینکه باید دانست که برمن به ترجمه به‌عنوان حرفه نمی‌نگرد تا بخواهد از طریق نظریاتش، مترجمان حرفه‌ای تری بسازد، بلکه ترجمه، برای او یک «رسالت» است. او در کسوت یک «ترجمه‌شناس»، هدفش بیدارگری و برانگیختن حساسیت مخاطب به اهمیت و ضرورت ترجمه است.

نکته بسیار مهم این است که برمن اعتقاد به منشأ الهی زبان دارد، اعتقادی که می‌تواند منطقاً به استنتاج‌های زیر منجر شود:

— زبان با بنیاد شفاهی‌اش تعریف می‌شود، یا اگر بهتر بگوییم نخست صداست. «باش و پس شد»^{۱۲}. خدا سخن گفته و جهان هست شده، نه اینکه جهان بوده و خدا در باره آن سخن گفته باشد.

— زبان چون الهی است پس مقدّس نیز هست و در نتیجه دخل و تصرف انسان در آن جایز نیست. و چون سرچشمه‌اش اوست پس یگانه است؛ بنابراین، اختلاف زبان‌ها فقط یک اختلاف ظاهری است.

— زبان آغاز همه چیز و معنابخش هستی است؛ یعنی اگر هستی معنایی داشته باشد معنایش را باید در زبان جست. به دیگر سخن، معنای هستی در زبان مستتر است.^{۱۳}

— جست‌وجوی معنای هستی در سخن و در سخن‌آغازین، ضرورت رجعت و بازگشت را نیز تبیین می‌کند. به بیان‌دیگر، انسان، این موجود گرفتار در چنبره زبان، برای رسیدن به معنای هستی، راه دیگری جز بازگشت به آغاز آن ندارد. البته با پیوستن به تکه‌های دیگر و شنیدن صدای آنها:

قطره دریاست اگر با دریاست ورنه او قطره و دریا دریاست

— همه موجودات، مخلوق این باش‌آغازین هستند. اما در این بین فقط انسان است که سخن می‌گوید. یعنی فقط و فقط در اوست که این ویژگی الهی به ودیعه گذاشته شده است.^{۱۴}

— زبان به‌عنوان واقعی در بیرون از انسان وجود ندارد؛ بلکه زبان شاکله وجودی اوست. به تعبیر هایدگر، انسان در زبان سُکنی گزیده است. زبان خانه اوست و او از درون این خانه می‌خواهد جهان را بفهمد. و دیگر اینکه، او همه زبان نیست، بلکه تکه‌ای از زبان است، مالک تمام زبان کس دیگری است. گفته گادامر^{۱۵} در این ارتباط می‌تواند بسیار روشنگر باشد: «آنکه صاحب هستی است، صاحب زبان است»^{۱۶}.

— زبان واقعی انسان صدای اوست، نه آنچه الزاماً بر روی کاغذ به کتابت درآورده است. هر چه مکتوب او «صداتر» باشد، به صدای آغازین نزدیک‌تر است و خصایص این صدا را بیشتر دارا خواهد بود. بنابراین، اگرچه به‌ظاهر، این صدا، صدای انسان است، اما صدای خداست. به تعبیر مولانا:

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست^{۱۷}

بعد از آگاهی از این مقدمات، بی‌تردید دو سؤال اساسی به ذهن هر خواننده‌ای متبادر می‌شود: نخست، چگونه می‌توان صدای او شد؟ و دیگر اینکه چرا باید صدای او شد؟ پاسخ سؤال اول این است که برای صدای او شدن باید صحبت کرد، چون صحبت، با مخاطب، معنا پیدا می‌کند و صحبت بدون مخاطب دیگر صدا نیست. رابطه با مخاطب، ضرورتی است که اصل مشترک انسان‌ها آن را اقتضا می‌کند، هم‌چنان که هایدگر، در اولین جمله کتاب راه

سخن^{۱۸}، با گفتن اینکه: «انسان سخن می‌گوید» سعی دارد رابطه دیالوژیک بنیادین بین انسان‌ها را به‌عنوان یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر مطرح کند. در نگاه برمن، بدون این ارتباط، انسان‌ها به‌سان تکه‌هایی سرگردانند، عاجز از یافتن معنا برای هستی خود.

در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که صدا شدن و صدای او شدن، از زبان، واقعیتی فرار، ناکارانمند، و البته لایزال و ماندگار می‌سازد.^{۱۹}

حال برمی‌گردیم به برمن تا چرایی بخشی از دیدگاه‌های او را در سایه این توضیحات تبیین کنیم. در نزد برمن، شنیدن این صدا و پیوستن به دیگری، آن دیگری که با او بیگانگی دارد ولی بیگانه نیست، با ترجمه قابل تحقق است. به همین سبب، خود او به ترجمه روی می‌آورد، و علاوه بر ترجمه کردن، به برانگیختن حساسیت دیگران به اهمیت و ضرورت ترجمه نیز اهتمام می‌ورزد.^{۲۰}

برمن فیلسوف است و دارای تحصیلات فلسفی و همچون همه فیلسوفان، دغدغه‌اش فهم هستی، اما هدفش نه فلسفیدن درباره ترجمه و نه بیان فلسفه ترجمه، آن هم با زبانی که متعلق به او نیست، بلکه القای این مفهوم است که خود ترجمه، فلسفه و راهی برای فهم هستی است. به همین خاطر، از جوهر مشترک ترجمه و فلسفه سخن می‌گوید: «می‌توان گفت که با ترجمه کردن، ما به‌واقع جوهر فلسفه در حوزه زبان و آثار را تحقق می‌بخشیم.»^{۲۱}

اگر صاحب سخن و یا، دقیق‌تر بگوییم، صاحب هستی دیگری است، پس انسان به هیچ وجه نمی‌تواند ادعای مالکیت چیزی را داشته باشد.^{۲۲} به همین علت، برمن هم سعی دارد از انتساب هر عنوانی به خود پرهیز کند. چراکه انتساب عناوینی مثل زبان‌شناس یا ترجمه‌شناس به معنای نفی مالکیت زبان توسط دیگری است؛ اما او از مترجم خواندن خود ابایی ندارد: «من فقط به این علت ترجمه‌شناس هستم چراکه، اساساً، مترجم هستم.»^{۲۳}

اگر هستی بر صدا بنیاد شده باشد و فهمیدن آن هم در رسیدن به این صدا، پس باید به مسئله فهم از طریق زبان هم به گونه‌ای دیگر نگریست، یعنی زبان یا بهتر بگوییم صدا، فقط شنیدنی است نه فهمیدنی. حقیقتی که هم فهم کلام خود برمن، هم فهم مرجع‌های فکری او یعنی فیلسوفان رمانتیک آلمان نظیر برادران شلیگل، نوالیس، و از همه مهم‌تر، فهم کلام والتر بنیامین را دشوار می‌کند.^{۲۴}

اگر معنای هستی فقط در آغاز آن آشکار می‌شود و بر ما مستور و پوشیده است، پس ما در دنیایی که ماهیت زبانی دارد و بالطبع مقطوع، چاره‌ای نداریم جز این که به نشانه‌ها و اشارات اکتفا کنیم. به همین علت، سخن خود برمن ماهیت استعاری پیدا می‌کند. به‌عنوان

مثال، انتقاد او از «اِطْناَب»^{۲۵} به‌عنوان یکی از سیزده «گرایش-ریخت‌شکن» او در ترجمه، در اصل انتقادی است به نفی ایجاز، که در سخن آغازین وجود دارد.^{۲۶} یا «عُقلاَیِ کردن»^{۲۷}، استعاره از این واقعیت است که سخنی که منشأ الهی دارد عقلانیت‌پذیر نیست.^{۲۸} برمن به شهود رسیده و با «اسرارِ حق» آشنا گشته و این آشنایی بر جان او آتش افکنده است. لذا می‌خواهد دیگران را نیز از این حقیقت بهره‌مند سازد. اما باید مخاطبی محرم و صاحب‌دل بیابد.^{۲۹} پس، مثل تمام عارفان، نه عیان و آشکار، بلکه «در پرده سخن می‌گوید»^{۳۰}.

اگر بنیاد سخن شفاهی باشد، پس صورت شفاهی آن برای برمن اصل می‌شود، و طبق همین باور، هنگامی هم که می‌نویسد، با مخاطب صحبت می‌کند. به دیگر سخن، نوشته او صورت مکتوبِ صدای اوست. در نتیجه، برای خواندن او باید او را شنید. مخاطبی که فقط به صورت مکتوب نوشته او توجه دارد با او ارتباط برقرار نخواهد کرد. اما برای شنیدن او هم باید او را خواند و البته دوباره و چندباره خواند که شاید در حوصله هر خواننده‌ای ننگجد.^{۳۱} گواه این حقیقت اینکه بسیاری از کسانی که او را خوانده‌اند به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم به ضرورتِ بازخوانی اثر او اشاره کرده‌اند.^{۳۲} او این صداهای ماندگار را در آثار جست‌وجو می‌کند. به همین سبب با وارد کردن «مفهوم» جدیدی از «اثر»^{۳۳} آن را از دیگر اشکال مکتوب کلام متمایز می‌کند:

آثار از دیرباز در فرهنگ انسانی حضور داشته‌اند. هستی انسانی آثاری را تولید می‌کند که در آنها، و به مدد آنها، این هستی در تمامیت خود بر خودش آشکار می‌شود. در میان این آثار، و به‌طور قطع در رأس آنها، آثار زبانی وجود دارند. در این آثار هستی-ما-در-جهان، جمع می‌شود، تراکم می‌شود، تحقق می‌یابد و متجلی می‌شود.^{۳۴}

اما بعد از اینکه توجه مخاطب را به سوی آثارِ بزرگ هستی به‌عنوان حقیقی‌ترین و ماندگارترین مکانِ کلام سوق داد، به او غیرمستقیم می‌فهماند که در ترجمه آثار در جست‌وجوی معنا نباشد:

به‌یقین، آثار، معنا سازند و درصدد انتقال این معنایند. آنها حتی نوعی تراکم معنایی فوق‌العاده‌اند. اما در آنها، معنا چنان به شکلی بی‌نهایت فشرده شده است که از هر مهاری گریزان است.^{۳۵}

پس، طبق این تعریف، می‌توان گفت هر جا مکتوبی نیاز به بازخوانی‌های زیادی داشت،

احتمال اثر بودن آن نیز زیادت است. و به همین دلیل، ضرورت بازخوانی کتاب‌های خودِ او می‌تواند پیشاپیش نویدبخش اثر بودنشان باشد.^{۳۶}

اگر ایمان او به وجود چنین حقیقتی تا این حد استوار و عزم او برای رسیدن و پیوستن به این حقیقت، تا این حد راسخ است، پس لازم است که او هم‌نوعانِ خود، یا بهتر بگوییم تکه‌های زبانی دیگر را، در این رجعت با خود همراه کند. به همین علت، او برای ترجمه کردن بر اساس لفظ، نه معنایی که هنوز وجود ندارد و همچنین حساس کردن مخاطبانِ خود به این واقعیت، باید سر از پا نشناسد. حضور و تکرار کلمه «پروژه»^{۳۷} به‌عنوان مفهومی کلیدی در ترجمه‌شناسی او تبیین و تفسیر همین واقعیت است. یعنی او از ابتدا با یک طرح و نقشه قبلی پا به میدان می‌گذارد. پروژه‌ای که از نظر ما نام دیگری برای کلمه «رسالت» است که در بالا به آن اشاره شد.^{۳۸}

در میان آثار به چاپ نرسیده او می‌خوانیم: «هنوز ترجمه را آغاز نکرده بودم که 'پیشاپیش' می‌دانستم ترجمه برای من معرّفِ میل، هدف و پروژه خواهد بود.»^{۳۹}

بنابراین، اگر هستی سخن است، و سخنی مقطّع و پراکنده و اینکه معنای آن فقط در جمع‌آوری قطعه‌های آن آشکار خواهد شد، پس ترجمه یک اثر به‌عنوان یک سخنِ مقطّع هم نیازمند ترجمه قطعه‌ها و یا همان دال‌های آن خواهد بود. طبق این تعریف، ترجمه برای برمن تبدیل به حرکتی وحدت بخش به سوی یک مبدأ مشترک می‌شود.^{۴۰} و بالطبع واضح است که او تقسیم بندی‌های مبدأگرا و مقصدگرا^{۴۱} را به تقلید از گفته میشل فوکو درباره مارکسیسم «طوفانی بر طشت بازی کودکان»^{۴۲} بیش نپندارد و از آنها گذر کند.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان ادعا کرد که بدون آگاهی از این پیش‌زمینه‌ها، و به‌ویژه بدون توجه به زبان استعاری برمن، خوانندگان او با یک‌بار خواندن اثرش — و فقط با این پیش‌فرض که او نظریه پرداز ترجمه است و در کارش باید در جست‌وجوی یک نظریه بود — نتوانند به راحتی جانِ جانِ سخن او را دریابند.

بدون این دانستی‌های مقدماتی، در حقیقت آنها همچون افراد بی‌سلاحی خواهند بود که به نبردی سخت رفته‌اند و این بی‌سلاح بودن حاصلی جز ناکامی و تعابیری سطحی و غلط برای آنها به دنبال نخواهد داشت، هرچند که به نظر می‌رسد که خود این اندیشمند، با توجه به خُلق و خوی عارفانه‌اش و باوری که به عدم شَقَافیت ذاتی سخن دارد، از این بازخورد و از اینکه خوانندگان او در شناختش راه را به غلط رفته باشند زیاد هم ناخشنود نباشد، راه غلطی که تصحیح آن، بازگشت به آثار او، جمع‌آوری و بازخوانی‌شان همراه با تفکر، و

همچنین دقت به اشارات او را می‌طلبید. این بازگشت، یعنی دعوت مخاطب به رفتن به سوی اثر، محل تجلی هستی، و یا، به بیان دقیق‌تر، مبدأ آفرینش. هدفی که در عمل، پروژه برمن بر آن استوار بوده و او از جوانی فکر محقق کردن آن را در سر می‌پرورانده است.

1 Antoine Berman (1942-1991)

۲ کلیم کاشانی، ابوطالب، دیوان ابوطالب کلیم کاشانی، به تصحیح و مقدمه حسین پرتو بیضایی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶، ص ۱۱۹.

3 *L'épreuve de l'étranger*, Paris, Gallimard, 1984.

4 *Pour une critique des traductions : John Donne*, Paris, Gallimard, 1995.

۵ لازم به یادآوری است که قسمت‌هایی از این کتاب که به علت مرگ نویسنده ناتمام می‌ماند، بعدها توسط همسر ایشان، خانم ایزابل برمن (Isabelle Berman) تکمیل و چاپ می‌شود.

6 *La traduction et la lettre ou l'auberge du lointain*, Paris, Le Seuil, 1999.

۷ باید گفت که در این پراکندگی هم قصد و نیتی نهفته است که آگاهی از آن می‌تواند یکی از کلیدهای شناخت آنتوان برمن باشد.

8 Association Antoine Berman

۹ او نه تنها زبان‌شناس نیست، بلکه از منظر زبان‌شناسی به ترجمه نگرستن را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد. هرچند که بعدها در کتاب برای نقد ترجمه‌ها: جان دان، برای اینکه حساسیت دیگران را زیاد برنیانگیزد، به تلطیف این نگاه می‌پردازد.

Cf. Berman, Antoine, 1995, *op.cit*, p. 82.

۱۰ برمن اصطلاح «تجربه بیگانه» را برای عنوان کتاب معروفش از هایدگر وام گرفته است ولی به نظر می‌رسد که با تجربه غربت کودکی خود او به عنوان فرزند یک مهاجر لهستانی در فرانسه بی‌ارتباط نیست.

11 *Tendances déformantes*.

12 « Que la lumière soit et la lumière fut. »

اولین جمله کتاب آفرینش، و در واقع اولین سخن خدا، که این گونه به زبان فرانسه ترجمه می‌شود. ۱۳ بی دلیل نیست که در زیر قلم برمن و بنیامین واژه *dé voilement* به معنی «آشکار کردن» و «برده برداشتن» تکرار می‌شود.

۱۴ هایدگر در کتاب *نامه‌ای در باب اومانسیم* می‌نویسد: «سخن خانه وجود است».

15 Hens- Gerog Gadamer (1900-2002)

16 Gadamer, Hans-Georg, *Vérité et méthode : Les grandes lignes d'une herméneutique philosophique*, Paris, Seuil, 1996, p. 478.

۱۷ مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، *مثنوی معنوی*، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران، هرمس، ۱۳۸۵، ص ۳۰.

18 *Acheminement vers la parole*, trad. de l'allemand par Jean Beaufret, Wolfgang Brokmeier et François Fédier, Paris, Gallimard, 1984.

۱۹ این سخن از کلام خود برمن قابل دریافت است: «صدای کلمات چیزی است که معنای محدود آنها را از میان برمی‌دارد و به آنها معنایی بی‌کران می‌بخشد.»

Berman, Antoine, 1984, *op. cit.*, p. 88.

۲۰ سمینارها، سخنرانی‌ها، سفرهای فراوانی که او در این رابطه انجام می‌دهد، گواهِ این حقیقت است.
21 Berman, Antoine, «L'essence platonicienne de la traduction», in *Revue d'esthétique* (nouvelle série), n° 12, p. 64.

۲۲ خموش باش تا سر به سر زبان گردی زبان نبود زبان تو ما زبان کردیم
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، مطابق با نسخه تصحیح شده بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، طلایه، ۱۳۸۲، ص ۶۱۴.

23 *Les inédits*

۲۴ اشاره او به مسئله فهم در یکی از اولین ترجمه‌های دوران جوانی‌اش از شلگل، به اثبات ادعای ما کمک کند: «برای فهمیدن کسی که خود را نیمه می‌فهمد، نخست باید او را عمیقاً و بهتر از خودش، و سپس نیمه و دقیقاً همانند خودش فهمید.»

Schlegel, Friedrich, «Fragments sur la poésie», trad. de l'allemand par Antoine Berman, in *La Délirante*, n°4 et 5, 1972, p. 45.

همچنین کافی است در این ارتباط به اظهارنظر او در باره متن بنیادی بنیامین یعنی «رسالت مترجم» بیاندیشیم: «شاید در هر سده‌ای بیش از یک متن از این دست آفریده نشود: متنی غیر قابل‌گذر، که هر تفکر دیگری در باب ترجمه، باید از آن آغاز شود، ولو اینکه بخواهد به ضدیت با آن برخیزد.»

Berman, Antoine, «Commentaire de La "Tâche du Traducteur" de Walter Benjamin», in *Césure*, n° 11, 1996, p. 11.

25 Allongement

۲۶ «چون به نزدیک ولی‌الله شود این زبان صدگزش کوته شود»؛ مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، ۱۳۸۵، ص ۴۹.

27 Rationalisation

۲۸ یعنی: «شمس تبریز تو را عشق شناسد نه خرد». مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، کلیات شمس تبریزی، ۱۳۸۲، ص ۸۴۸.

۲۹ در ترجمه هم او مترجم واقعی را مترجمی می‌داند که «قلبی شاعرانه» یا (*Cœur poétique*) داشته باشد.

۳۰ اشاره ما به این شعر حافظ است که می‌گوید:

سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، به تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۷، ص ۳۴۵.

۳۱ این طرز تلقی، در نگاه او، در ترجمه هم حضور دارد چراکه او معتقد است که برای ترجمه کردن باید صدای متن را شنید و با آن یکی شد. بنابراین تلقی متن به عنوان صدا و ترجمه آن با هدف یکی شدن با این صدا بسیاری از مفاهیم رایج ترجمه را تغییر می‌دهد که عدم آگاهی از آن، خود می‌تواند منشأ بسیاری از کژفهمی‌ها در شناخت برمن شود.

32 Œuvre

33 Berman, 1991, *op.cit.*, p. 37

34 Berman, 1995, *op.cit.* p. 37.

35 Berman, 1995, *op.cit.* p. 39.

۳۶ هرچند که اثر بودن یک اثر را، در نهایت، محک زمان تأیید و تصدیق می‌کند، آن هم به سبب سربرآوردن آن از پس تاریخ که طبق تعریف برمن نشانی از واقعیت هستی دارد.

37 Projet

۳۸ این پروژه در واقع نقطه کانونی و وحدت‌بخش آثار برمن است و خواننده برمن برای ورود به دنیای او باید حتماً از آن مطلع باشد.

39 *Les inédits*

۴۰ و باز بار دیگر سخن مولانا می‌تواند برای فهم دیدگاه برمن یاری‌رسان باشد:

جمع باشید ای حریفان زآنکه وقت خواب نیست هر حریفی که بخسبد والله از اصحاب نیست مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، *مثنوی معنوی*، ۱۳۸۵، ص ۱۴۱.

۴۱ اشاره ما به دو مفهوم مهم و شناخته‌شده «مبدأگرا و مقصدگرا» ی لدمیرل (sourcier/cibliste)، نظریه‌پرداز فرانسوی است که کتابی با همین عنوان نیز دارد:

Ladmiral, Jean-René, *Sourcier ou cibliste*, Paris, Les belles lettres, 2014.

42 Berman, Antoine, 1995, *op.cit.* p. 94.